هو العلیم

اساس مکتب عرفان مبتنی بر مبانی منطقی و عقلی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۸ - مجلس سوم

بیانات
حضرت آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

«بِک عَرَفْتُک وَ اَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیک وَ دَعَوتَنی اِلَیک وَ لَوْ لا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ ما اَنْت»

عرض شد که انسانیتِ انسان اقتضای عرفان را می‌کند. اقتضای معرفت را می‌کند. یعنی شاکله انسان به لحاظِ انسانیتی که دارد، به عبارت دیگر به مقتضای تَعْنْوُنِ او به این عنوان، این اقتضاء می‌کند به دنبال معرفت بروند. به خلافِ سایر موجودات که اینها اقتضای عرفان را ندارند، اقتضای معرفت را ندارند، چون خداوند متعال بواسطه آن حقیقتی که عبارت است از قوّه عاقله کلیات، و مُدرکِه کلیات که در وجود انسان قرار داده، البتّه این قوّه در مرحلّه فعلیت در همه جهات نیست بلکه بواسطه تزکیه و علم، مراتب استعدادِ این قوّه یکی پس از دیگری به منصه ظهور می‌رسد و با هر فعلیتی که پیدا کند راه برای فعلیتِ بعدی هموار می‌شود. درست مثل نطفه می‌ماند. نطفه یک مرتبه تبدیل به ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اَللّهُ أَحْسَنُ اَلْخالِقِينَ ﴿المؤمنون، ١٤﴾ نمی‌شود. بلکه نطفه باید از نظر فعلیت متبدّل به عَلَقه بشود و بعد از اینکه فعلیت عَلَقه در او پیدا شد استعدادِ فعلیتِ مُضغه در او پیدا می‌شود و بعد که فعلیتِ مُضغه را پیدا کرد استعدادِ عِظام برای او پیدا می‌شود و بعد همینطور تا اینکه برسد به آن مرحله‌ایی که ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ باشد.

عقل انسان هم دارای مراتبی است. عقل یک بچّه قطعاً از نقطهٔ نظر ادراک کلیات و تشخیص مصالح و مفاسد مانند عقل یک جوان بیست ساله نیست. عقل یک جوان بیست ساله مثل عقل یک مرد متوسّط چهل ساله نیست و او هم همینطور، همینطور عقل یک شخص جاهل از نظر استعداد به مقدار یک شخص عالم نیست. عقل یک شخصی که دارای تجربه نیست به مقدار عقل شخصی که دارای یک تجربهٔ پنجاه ساله در یک مطلب هست قطعاً نیست. اینها مراتبِ استعداد و فعلیت عقل است و همینطور عقلِ یک فردی که از نقطه نظر معرفت و علمِ به حقایقِ امور، در مرحله ابتدایی قرار دارد به مقدار شخصی که مراحلی را طی کرده نیست تا اینکه آن امر به مرحله فعلیت تامّه برسد که عقلِ بِالْمُستَفاد است.

پس بنابراین مقتضای غریزه و فطرت انسان، طلب معرفت است بدنبال معرفت رفتن و رفع جهالت کردن است، این مقتضای غریزه انسان است. انسانیت انسان این اقتضاء را می‌کند انسانیت انسان اقتضای طلب معارف را می‌کند. یعنی چون انسان، انسان است به دنبال معرفت می‌گردد. حیوان هیچ وقت دیدید دست از طلب روزی و دنبال علف و گندم و اینها رفتن بردارد؟ تا حالا دیدید؟ یک گوسفندی یک بزی را شما در یک

چراگاه رها کنید و این همینطوری سر جای خودش بایستد؟ هیچ وقت اینکار را نمی‌کند. اصلاً منتظر این است که یک چراگاهی پیدا کند و به دنبال علف برود چرا؟ چون حیوان خلقش برای علف و برای این مسائل است. خلقت حیوان برای همین است و حرکت به سوی علف مقتضای طبع اوست. خدا هیچ وقت از او نمی‌آید و سؤال نمی‌کند که چرا آمدی علف خوردی؟ چرا آمدی علف همسایه را خوردی؟ چرا آمدی علف ارمنی را خوردی؟ علف یهودی را خوردی؟ این حرفها را نمی‌فهمد. این حرفها سرش نمی‌شود.

مقتضای طبع حیوان، به دنبال اِطفاء شهوت رفتن است. این مقتضای طبع اولیه است. به دنبال توالد و تناسل است. یعنی خداوند متعال حیوان را بر این وَتیره خلق کرده که فقط به شکم و به مسائل دیگر بپردازد. لذا کسی هم بر او باکی نمی‌گیرد که چرا شما این کار را انجام می‌دهی؟ چرا آن کار را انجام می‌دهی؟ نه! اصلاً حیوان برای همین است، اگر خلاف‌اش را انجام بدهد شما تعجّب می‌کنید. این آب الآن سیلان دارد، میعان دارد وقتی شما این آب را رها کنید در روی زمین هر خلل و فُرُجی پیدا کند داخلش می‌شود. اگر زمین نرم باشد داخل زمین می‌شود، سفت باشد حرکت می‌کند می‌رود از این سوراخ ردّ می‌شود از آن سوراخ ردّ می‌شود همینطور به مسیر ادامه می‌دهد، چرا؟ چون طبع آب میعان دارد طبع آب سیلان دارد لذا حرکت می‌کند و می‌رود و کسی هم بر او اعتراض نمی‌کند که شما چرا آمدید اینجا؟ چرا آنجا نرفتی؟ چرا اینجا نرفتی؟ می‌گوید طبع من این است. خدا من را اینطور درست کرده، خدا من را مایع خلق کرد و من به مقتضای فطرتم دارم حرکت می‌کنم و کسی بر من ایراد نمی‌تواند بگیرد.

عبارتی مرحوم آقای حدّاد داشتند ـ که خیال می‌کنم البتّه به طور ابهام و اجمال به نظرم الآن می‌رسد که مرحوم آقا هم در یکی از کتابهایشان نقل کرده‌اند ـ مرحوم آقا حدّاد این را می‌فرمودند: من هم خودم از ایشان شنیدم این را، که می‌فرمودند: خداوند متعال انسان را شهوانی خلق نکرده، انسان را عقلانی خلق کرده. یعنی انسان عقلانی است نه شهوانی ولی حیوان شهوانی است یعنی چی؟ یعنی آن مسائلی که درون نفسِ انسان است و خداوند متعال انسان را روی این مسائل خلق کرده، آن اصلِ اوّلی روی خلقت انسان، جهت عقلانی بودن است نه اطفاء شهوت کردن و نه خوردن و خوابیدن، این نیست، یعنی اگر در مخیله یک انسان، انسان‌ها! نه حیوان! اینهایی که ما می‌بینیم حیوان هستند، منتهی حیوان «لَهُ انواعٌ و اَصنافٌ» حیوانِ چهارپا داریم، حیوان سه‌پا داریم، حیوان دوپا داریم. بی‌دست‌وپا داریم، اینها حیوانات‌اند، دیشب عرض شد که خداوند متعال می‌فرمایند: {اولئِک کالانعام بَل هُمْ اضلّ} خداوند به اینها می‌گوید حیوان، یعنی خداوند متعال اصل اوّلی در انسان را، عقلانی بودنِ انسان قرار داده و با قاعده «حقیقه الشیء بِصورَتِهِ لا بِمادَّتِهِ» حقیقت هر شیء، آن جنبه متمایز بین او و بین سایر انواع اوست که همان صورت نفسیه و ذاتیه اوست نه آن مابه الأشتراک بین او و بقیه. انسان دارای عقل است جهت اوّلی برای انسان عقل است.

حالا چرا خدا در انسان شهوت قرار داده؟ به خاطر اینکه اگر این حالت نبود ازدیادِ نسل نبود. فرض بکنید که یک شخصی را اختهاش کنند خواجه کنند این دیگر اصلاً میلی به جنس مخالف ندارد و نسل از این قطع می‌شود. پس بنابراین بقاء نسل مشروطِ به این قوّه و غریزه است. چرا خداوند انسان را جوری خلق کرد که میل به غذا دارد؟ چون اگر غذا نخورد می‌میرد، ولی صحبت در این است غذا برای انسان واسطه است یا اصل است؟ فرع است یا اصل است؟ بهانه است یا موضوعیت دارد؟ ما غذا را برای چه می‌خوریم؟ برای نفسِ غذا می‌خوریم؟ برای مزه‌اش می‌خوریم؟ برای کیفی که از این غذا [می‌بریم] می‌خوریم؟ این است؟ اگر اینطور است [که] با حیوانات فرقی نکردیم! با حیوانات چه فرقی داریم؟ یک حیوان درنّده به دنبال طعمه لذیذتر می‌گردد شما یک گربه منزل را نگاه کنید اگر چند جور غذا در مقابل او باشد می‌رود کدام را می‌خورد؟ آنکه لذیذتر است دیگر، برایش لذیذترِ. یک حیوان وقتی یک حیوان دیگری را شکار کند اوّل سراغِ کجاش می‌رود؟ سراغ اعماء و احشاءاش می‌رود دیگر، بعد وقتی که از او فارغ شد می‌آید سراغ گوشتش و اینها را می‌آید [می‌خورد] چون به دنبال لذیذتر می‌گردد چرا؟ چون خلقت حیوان برای همین است. خلقت حیوان برای خوردن و اطفاء شهوت کردن است. امّا خلقت انسان برای این نیست و آنچه که در انسان قرار داده شده، وسیله و بهانه برای ادامه زندگی است. گاه‌گاهی آدم به فکر می‌افتد ها، به فکر می‌افتد اگر یک قرصهایی درست بشود آدم هر بیست و چهار ساعتی یکی از این قرصها را بخورد دیگر این قدر دهانش نجنبد. آدم راست راستی گاهی به فکر [می‌افتد]، آخر این چی که آدم ظهر بخورد؟ شب بخورد؟ صبح بخورد؟ فرض بکنید که بجای همین غذا خوردن، یک ساعت ظهر، یک ساعت شب و نیم ساعت صبح، این دو ساعت و نیم آدم فرض کنید من باب مثال مطالعه بکند درس بخواند، یا اینکه غذا بخورد، این چه چیزی دارد؟ ودیده شده ها! بعضی‌ها که یک مدّتی ترک بعضی از انواع غذاها و اینها را کردند این اصلاً دیگر نسبتِ به آن غذاها اشمئزاز برایشان پیدا می‌شود اصلاً بدشان می‌آید، اینهایی که فرض کنید ترک گوشت و اینها را می‌کنند، به خام خواری و اینها می‌پردازند بعد از یک مدّتی از گوشت و اینها بدشان می‌آید، اصلاً بدش می‌آید اشمئزاز پیدا می‌کند. واقعاً بدش می‌آید و راست هم هست و باید هم بدش بیاید چرا؟ چون نفس او برای خوردن گوشت و امثال گوشت خلق نشده که نخوردن مخالف با فطرت باشد و مخالف با شاکله نفس باشد، نه.

نفس آدمی برای کسب معارف خلق شده. دیشب عرض کردم هر وقت ما دیدیم که نسبت به کسب معارف احساس کسالت کردیم آن موقع مریض شدیم ولی اگر نسبت به یک غذایی احساس کسالت کردیم، نه! مریض نیستیم چرا مریض باشیم؟ نسبت به یک طعامی احساس کسالت کردیم، نه، مریض نیستیم چون غذا وسیله است، وسیله است، درست مثل کفش می‌ماند. شما وقتی که بخواهید در حیاط منزلتان راه بروید کفش که نمی‌پوشید دکمه‌هایش را ببندید، یک دمپایی است توی راهرو می‌گذارید می‌روید توی حیاط‌تان، یک

وقتی باران می‌آید با دمپایی بیرون نمی‌آیید باید با کفش و اینها بیایید بیرون، برف می‌آید باید یک کفشی بپوشید که گرم باشد، تابستان دمپایی می‌پوشید، این یک وسیله است برای چی؟ برای گذران شما و برای حرکت شما و مشی شما در نقاط مختلف و در مراحل متفاوت. غذا هم یک وسیله است، خود غذا یک وسیله است. امروز انسان از این غذا خوشش می‌آید از او خوشش نمی‌آید، فردا همینطور و این برای چیست؟ برای این است که خداوند انسان را مادّی خلق نکرده، انسان را ملکوتی خلق کرده و غذای ملکوت علم است غذای ملکوت عرفان است ولی چون حیوان مادّی خلق شده، غذای او هم متناسب با خلقت او در نظر گرفته می‌شود. علف باید بخورد، آب باید بخورد چون در عالم حیوانیت است اطفاء شهوت باید بکند، ولی انسان اینطور نیست.

لذا مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند: که در خلقت انسان شهوت قرار داده نشده، میل به دنیا قرار داده نشده، این مسأله اشتباه نشود که در انسان شهوت نیست، نه، در انسان شهوت است در انسان میل به طعام است میل به غذا هست در انسان میل به همنشین و مصاحبِ، در انسان میل بر رفیق است در انسان میل به اجتماع است، انسان مدنی بالطّبع است یعنی می‌خواهد در اجتماع باشد ولی تمام اینها برای رسیدن به کمالشِ، امّا آن جناب فرض کنید که من باب مثال گوسفند که می‌خواهد از این علفها بخورد و هی بخورد و هی بخورد که وزنش به هشتاد برسد خب برای چی؟ این می‌خواهد بخورد چاق بشود دیگر، هی می‌خواهد بزرگ شود دیگر، بعدش چی؟ بعد سرش را ببرند انسان تناول کند او را، این برای این است دیگر. امّا این جناب گوسفند در هشتاد سالگی یک حیکم و فیلسوف می‌شود؟ این در هشتاد سالگی یک فقیه می‌شود به واسطه خوردن این علفها؟ نه! [با آن موقعی] که از شکم مادرش بیرون آمده هیچ تفاوت نمی‌کند. بر طبق غریزه‌ای که خدا در او قرار داده، این می‌آید از شیر مادر، از پستان مادر می‌خورد و بعد بر طبق همان غریزه آن علفهایی که برایش مفیدِ می‌خورد آن علفهایی که مضّرِ نمی‌خورد این غریزه است، و تا اینکه بزرگ می‌شود و بزرگ می‌شود و بعد هم او را می‌آورند بسم الله.

بناءً علیهذا اگر ما دیدیم انسانی میل به غذا برای او هست یعنی توجّه به غذا دارد، این توجّه به غذا باید بدانید که این توجّه چی؟ محلِّ اشکالِ، یعنی یک انسان، من نمی‌خواهم بگویم که انسان باید خشک باشد و خیلی همچنین جامد و نان و سرکه و اینها بخورد، نه، گاهی اوقات انسان غذا را که می‌خورد یعنی عمده و هدف برای رسیدن موادّ لازم به بدن است برای ادامه حیات و بقاء، آن وقت در بعضی اوقات خب ممکن است انسان اصلاً اشتها نداشته باشد خب می‌گویند یک غذای خوشمزه‌ایی بخورد برای این جهت، امّا هدف چیست؟ صحبت در این است. هدف رساندن موادّ لازم است به بدن یا هدف نفسِ خود غذا است؟ این مسأله است. آیا هدف رفع نیاز شهوانی است یا هدف نفسِ خود شهوتِ؟ این مهمّ است. خداوند انسان را شهوانی خلق نکرده که هی مانند یک سیب، یک گاز بزند و بیندازد کنار، نه، رسیدن به مراتب کمال، این لازمه‌اش این است که

انسان در این دنیا اختیار اهل بکند ولی صحبت در این است [که] یک وقتی همین اختیار اهل موضوع می‌شود یعنی طرف، تمام همّتش را می‌گذارد روی این قضیه، خب این یعنی چه؟ این یعنی چی؟

چطور ممکن است که یک نفر فرض کنید من باب مثال سالک باشد امّا همه فکر و ذکرش فقط و فقط این قضیه باشد؟ یک وقتی برای رفع نیاز است، درست مثل اینکه انسان دوا می‌خورد، دارو می‌خورد، دوا و دارو برای رفع نیاز است برای رفع احتیاج است، برای رفع احتیاج انسان دارو می‌خورد که از مرض بیرون بیاید و صحیح بشود حالا اگر آمد و صحیح شد باز هم دارو می‌خورد؟ خب این دارو مریضش می‌کند. قرص استامینوفن این قرص برای رفع سرماخوردگی است کسی که تب داشته باشد می‌گویند این قرص را بخورد چی؟ خب می‌شود. حالا اگر شما آمدید بیست تا از این قرصها را خوردید کبدتان از کار می‌افتد و می‌میرید. می‌روید در کما و غش می‌کنید بعد هم می‌میرید، بیست تا دانه. یکی سمومات سموم استامینوفن است دیگر، مسمومیت استامینوفن. هر چیزییک حدّی دارد اگر از آن حدّ تجاوز بشود با اصل آن طریق و شاکله انسانیت منافات پیدا می‌کند. لذا سالک باید در مسأله ازدواج و تأهّل به ضرورت و احتیاج، همیشه فکر کند. آیا احتیاج و ضرورت برای او هست یا نیست؟ اگر هست، ضرورت، خودش را هم نباید گول بزندها، آدم می‌تواند کلاه خودش را قاضی کند. یک سالکی که به دنبال علم و معرفت و کمال است آمدن در این مسائل، آمدن در حیوانیت است، آمدن در بهیمیت است سقوطِ از مرتبه رفعت به حضیض ذلّت است. بله! در صورتی که نیاز داشته باشد احتیاج داشته باشد این باید تأهّل اختیار کند. مثنی و ثُلثَ و رُباعَ دوتا، سه تا، چهارتا، ده تا، بیست تا، صدتا، هر مقدار، صحبت در چی؟ نیازِ، نیاز حدّ یقفی ندارد امّا نباید خودش را گول بزند بگوید که من نیاز دارم، هی برود متعه کند!

علّت اینکه مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ جلوی این قضیه را گرفته بودند در زمان حیات خودشان، برای این جهت بود که نمی‌خواستند سُلاّک بیافتند تو این مسائل. هی مثل یک سیب گاز بزنند بیندازند کنار، این چیز بکنند بیندازند کنار. احکام شرع همه بر اساس مصلحت است. احکامِ شرع بر اساس منافع است. یک وقتی یک زنی است این زن نیازمندِ، من بارها این قضیه را گفتم، نیاز دارد، اصلاً نیاز به انسان هم برنمی‌گردد، گاهی یک زنی است خود آن زن نیاز دارد اینهایی که شوهرهایشان از دنیا می‌روند فوت می‌کنند طلاق می‌گیرند، به عللی شوهرشان را از دست می‌دهند یا شوهر برایشان پیدا نمی‌شود اینها باید همینطور بمانند؟ همینطور واقعاً بمانند؟ همانطوری که باید انسان نسبتِ به رفع نیازات مادّی اگر فقیری را می‌بیند اقدام کند و در بعضی مسائل واجب است، همینطور برای شخصی که مقدورِ و مشکلی پیش نمی‌آید و از هر جهت برای او مسأله‌ایی نیست و خود او هم احساسِ نیاز می‌کند نسبت به این مسأله، باید نسبت به این قضیه هم اهتمام داشته باشد، این در صورت نیاز است نه اینکه انسان بیاید بطور کلّی هدف را وارد شدن در این مسائل و در این عالم شهوات

قرار بدهد و هی برای خودش نیاز بتراشد، من نیاز دارم من نیاز دارم من... کجا نیاز داری؟ هیچ نیاز هم نداری، زن به این خبی داری دیگر چه خبرت است؟ زن به این خوبی داری چه خبرت است؟ نیاز یعنی چه؟ برای همین مرحوم آقا می‌فرمودند که به دنبال این مطالب نباید رفت و ایشان اجازه نمی‌دادند.

چون انسان باید بالا برود. خب مردم می‌روند این کارها را انجام می‌دهند خب خیلی‌ها انجام می‌دهند، مردم عادّی که این مسائل را ندارند این گرفتاری ما ها را ندارند و اینها فرض بکنید سرشان به کار خودشان است، اینها بروند انجام بدهند. مشکل و مسأله برای کسی است که می‌خواهد از عالم حیوانیت بیرون بیاید، این مشکل پیدا می‌شود. مشکل برای کسی است که می‌خواهد فکرش را از این مسائل بیرون بیاورد، اینجا مشکل پیدا می‌شود امّا مردم عادّی دنبال این حرفها هستند خب باشند، خب شرع هم اشکال نکرده، شرع اشکال نمی‌کند جایز می‌شمارد امّا آن سالکی که فکرش باید به دنبال هدف باشد آن سالک چطور می‌تواند برای خودش....؟ از آن طرف هم خب می‌دانیم دیگر نفس انسان یک نفسی است که به یک چیزی وقتی عادتش دادی عادت می‌کند. اگر عادت دادیم به این مسائل و مزه‌اش رفت زیر زبان، دیگر در نمی‌آید. بعد خود همین برایش می‌شود یک نیاز، می‌شود یک نیاز.

یک کسی آمده بود پیش من گفته بود آقا بنده نیاز دارم بروم که عیال دوّم بگیریم، چیز دارم و این حرفها، گفتم ببینم اگر تو با زنت در یک کویر نمک بودی به هر طرف نگاه می‌کردی غیر از بیابان و علف و غیر از سنگ چیزی نمی‌دیدی باز فکر زنِ دوّم به کلّه‌ات می‌زد؟ این حرفها چی؟ نیاز و...؟ یک کسی واقعاً نیاز دارد یک مطلب دیگری است، خب آن بله، ما انکار نمی‌کنیم. ولی آدم بشیند برای خودش نیاز و احتیاج درست بکند این حرفها چی‌چی؟ اینها همه‌اش مال بیکاری است آقا جان، آدمی که بیکارِ شروع می‌کند نیاز برای خودش درست می‌کند، یک سالک باید به فکر رقا و ترقّی و بدبختی خودش باشد و این مسائل جنبه وساطت باید به خود بگیرد. یعنی واسطه باید باشد. برای گذرانِ زندگی اینها لازم است. تأهّل برای گذران زندگی لازمِ، در این حرفی نیست. غذا خوردن و آب آشامیدن برای گذران زندگی لازمِ و در این حرفی نیست. ورزش کردن برای گذران زندگی لازمِ، انسان باید ورزش کند امّا اگر آمد این ورزش خودش موضوع شد شما الان ببینید در این دنیا چه بساطی راجع به این مسائل ورزش و فوتبال و اینها راه افتاده؟ جدّاً ما انسانیم؟ واقعاً ما انسانیم؟ یک عدّه دنبال یک توپ راه بیافتند، هر جا توپ برود اینها هم دنبالش بدوند و احمق‌تر از اینها یک ملّت تماشا کنند یعنی یک ملّت آلافِ یک توپ شدند. این توپ از این طرف می‌رود و از آن طرف می‌رود! واقعاً ما انسانیم؟ واقعاً ما عاقلیم؟

شرع به انسان دستور داده، دستور داده که ورزش کند، عقل به انسان دستور می‌دهد که ورزش کند طبّ به انسان دستور می‌دهد که ورزش کند تمام اینها به جای خود محفوظ، امّا نه اینکه ورزش خودش بشود

موضوع، ورزش خودش بشود یک مسأله، این دیگر خارج از دستور است، آن چه که برای انسان مهمّ است به انجام رساندن آن قضایا و مسائلی است که به صلاح فرد است در هر حال. آن مهمّ است. چقدر خب بود به جای این فوتبالی که همه جا را گرفته، مسابقات تیراندازی بود. خب تیراندازی برایِیک ملّت لازمِ. قُوای آنها را بالا می‌برد نیروی ارتشِ آنها را بالا می‌برد. مسابقات با این ادوات جنگی برای افراد. این بسیار خب است. توان آنها را بالا می‌برد. یک ملّت را همیشه آمادهٔ به رزم می‌کند آماده به جهاد می‌کند خصوصاً در این شرایط که کفّار از هر طرف بر ممالک اسلامی هجوم می‌آورند، آمادگی یک ملّت، شرطِ اصلی بقاء آن ملّت است. این را می‌گویند پی بردن و پرداختن به ارزشها. ضدّ ارزش تبدیل به ارزش می‌شود ضدّ مستحسن و قبیح تبدیل به مستحسن می‌شود. خدا می‌داند چه پولهایی در این ممالک صرف این ضدّ ارزشها دارد می‌شود! چه پولهایی دارد می‌شود. پولهایی که اگر بخواهند صرف کنند برای فقرا و مساکین، با آنها می‌شود [برای] تمام مساکین خانه خرید، بچه‌هایشان را می‌شود به مدرسه فرستاد، آنها را اطعام کرد، بهداشت آنها را تأمین کرد سطح علمی افراد را بالا برد. صرفِ چی؟ صرف یک آدمی که یک نصف شلوار بپوشد و دنبال توپ بیافتد از اینطرف برود آن طرف. این می‌شود چی؟ این می‌شود ارزش! چرا؟ چون دنیا اینطور می‌طلبد. می‌گویند آبروی ماست، مملکت اسلامِ، مملکت اسلام باید در مقابل دنیا سرافراز بشود! چه اشکال دارد که ما بیاییم و با تِز جدید خودمان، با مبانی خودمان، این ضدّ ارزشها را تغییر بدهیم؟ مگر دنیا بر اساس عقل حرکت می‌کند که ما به دنبال دنیا خود را بخواهیم مطرح بکنیم؟ دنیا مگر بر اساس عقلِ؟ دنیا دخترهای لخت را هم می‌آورند مسابقات شنا می‌دهند، این کارها را هم می‌کنند، دنیا عقل ندارد دنیا جهالتِ محض است مرام دنیا و مرام مردم دنیا، مرام حیوانیت است نه مرام عقل.

الآن شما در این رؤسای جمهور این وزرا، این چیزهاییکه در دنیا هستند نگاه بکنید، رئیس جمهور امریکا انتخاب می‌شود به خاطر اینکه در فلان کلوپ عضویت دارد. چون زنها از این خوششان می‌آید این را انتخاب می‌کنند. در انتخاباتِ ـ آن طوری که یادم می‌آید خواندم در مطالعاتم ـ انتخاباتِ کِندی رئیس جمهور امریکا، این با رقیبش به این علّت پیروز شد که قشنگ‌تر از رقیبش بود. یعنی زنها به این رأی دادند، ببینید! امریکایی که بر همه دنیا حکومت می‌کند، زنها تعیین کننده این سیاست‌اند و قد و قواره یک شخص تعیین کننده این سیاست است نه عقل و نه فکر. دنیا را جهل می‌گرداند نه عقل، دنیا بر اساس چی؟ جهلِ. من جداً این را در اینجا به شما می‌گویم اگر بعد از همین پیروزیهایی که فرض کنید من باب مثال این ورزش ما به دست آوردند، اگر یک انتخابات ریاست جمهوری در ایران می‌شد و این بازیکنان کاندیدای ریاست جمهوری می‌شدند، رأی نمی‌آوردند؟ همه‌شان رأی می‌آوردند، می‌دانید احساسات چه می‌کند؟ احساسات بر عقول حکومت می‌کند و اینجا دیگه خیلی مسائل است. اگر ما بخواهیم وارد اینها بشویم آن وقت متوجّه می‌شویم

که خود ما هم محکوم احساساتمان هستیم. منتهی خب مراتب دارد.

درست یادمِ، دقیقاً، مانند همین امشب که دارم رفقا را می‌بینم، این قضیه جلوی چشم من است، شب سه شنبه‌ای بود در طهران، مرحوم آقا، خب در مسجد قائم قرآن بود شبهای سه‌شنبه و بعد هم صحبت می‌کردند، تفسیر یا اینکه آن احادیث قدسی یا عیسی یا عیسی را بیان می‌کردند و چقدر ما متأسّف هستیم که از این مطالبِ ایشان نواری نوشته‌ای چیزی فعلاً نمانده، اگر باقی مانده باشد در قلوب باقی مانده و الاّ نوشته‌ای نیست. یک شب ایشان راجع به همین احساسات صحبت می‌کردند که چقدر احساسات بر بشر حکومتش اقوای از عقل است. می‌فرمودند که رفقا! شما دارید مرا می‌بینید قیافه من را دارید می‌بینید این عمامه من، این ریش من، این عصای سیاه آبنوس ما، یک عصای سیاه آبنوس هم داشتند که خیلی این چوبهای هندی که اصلاً سیاه و خیلی هم محکمِ، خب این قیافه‌مون، این عصا و این نعلین زرد و این وضع و این حرفها، ایشان می‌گویند خب وقتی که وارد مسجد می‌شویم می‌گویند آقا سلامٌ علیکم و سلامٌ علیکم، وارد نشده سلامتی علماء صلوات! یکی از آن طرف یکی از آن طرف، بیا، برو، بلند شو، کوچه بده، راه باز کن، از این حرفها، آقا، بسیار خب! گفتند این یک قضیه. حالا اگر ما فردا بخواهیم شکل مسأله را عوض کنیم، این عمامه را بگذاریم در خانه، این قبا و لبّاده و همه را در بیاوریم، عصا را بگذاریم کنار با یک دمپایی و یک پیراهن و یک شلوار، عبارت ایشان این بود، یک دمپایی یک پیراهن و یک شلوار، تازه این هم نه که تن ماست و بلندِ، لباس عربی، دشداشه، نه! یک پیراهن و یک شلوار بخواهیم همین طوری یا علی! می‌خواهیم بیاییم در مسجد نماز بخوانیم، این مردم یک نگاهی به ما می‌کنند می‌گویند این آقا عقلش را از دست داده. این بیا و برو و صلوات و این حرفها، همه این حرفها از بین می‌رود همه‌اش می‌رود پیکارش، یکی بلند می‌شود تنهایی نماز می‌خواند، یکی فُرادا می‌خواند آن یکی می‌گوید آقا چرا این‌طور؟ ایشان می‌گویند چرا؟ چرا اینطور است؟ می‌گفتند علم من که از بین نرفته، علمم سر جایش است، علم که با عمّامه نمی‌آید بالا سر آدم، با قبا که نمی‌اید، علم تو نفسِ منِ، معرفتم سر جایش است نسبی که دارم، انتسابِ به پدر و مادر، همه سر جایش است فقط چیزی که هست لباسمان را در آوردیم حالا فرض کنید من باب مثال من می‌گویم ریشمان را هم یک مقداری بزنیم آن مقداری که زیاد است و استحبابش که یک وَجَب است و اینها، آنها را هم بزنیم و کوتاه کنیم، خب علم که سر جاشِ، انتساب که سر جاشِ، عقل هم اگر قرارِ باشه این اینها همه هست، چی عوض شده؟ یک شکل و و شمایل عوض شده، امّا همه این مردم برمی‌گردند همه‌شان برمی‌گردند و دیدی هم که برگشتند. خود ما هم حتّی تو احساسات هستیم، خود ما هم تو احساساتیم این برای چی است؟ این برای اینکه انسان آن عقلی که خداوند به او داده، آن عقل را به کار نمی‌گیرد آن عقل را ازش استفاده نمی‌کند این برای همین.

در آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللَّهِ ﴿الأنعام،

﴿۱۱۶﴾ اگر از بیشترین افراد بخواهید متابعت بکنید، بیشترین افراد در ضلالت هستند تو را هم به ضلالت می‌اندازند.چرا؟ چون افراد در احساسات هستند. یک وقت آقا من را نصیحت می‌فرمودند: می‌گفتند: فلانی تو به علم و عقلِ خودت عمل کن اگر عقلت را بخواهی دستِ افراد بدهی باید تومبانت را از پایت در بیاوری لُخت تو خیابان راه بروی! مردم همینند! خوشا به حال کسی که نظر به جمعیت نکند خوشا به حال کسی که به عقل خود عمل کند، به عقل عمل کند، نه نظر به جمعیت کند. نظر به افراد نباید بکند، این مردم یک روزی می‌آیند و یک روزی می‌روند. نظر به افراد یعنی چه؟

مسلم بن عقیل وقتی که آمد در کوفه سی هزار نفر ـ آخه شوخی نیست ـ پشتِ سرش نماز می‌خواندند، یک شایعه، هنوز نه لشکر شامی بود نه لشکر یزیدی بود، هیچی نبود، این عبیدالله آمد در دارُالاماره دو سه نفر را خرید اعلام کردند که لشکر می‌آید، این مردم اصلاً نرفتند بیرون ببینند کسی آمده یا نه؟ اصلاً نرفتند ببینند! یعنی اصلاً مجال رفتن دو قدم با اسبشان و بیرون کوفه به خودشان ندادند چی شد؟ نگاه کرد پشت سرش دید یک نفر هم نیست! این مردم! یک نفر هم نبود، همین مردم وقتی که می‌آیند امام حسین را می‌کشند، وای! می‌زنند تو سرشان، توی آن کوفه،ای وای! عجب غلطی کردیم عجب کاری کردیم، پسر پیغمبر را کشتیم. این مردمند. دوباره همین‌طور، دوباره همین‌طور.

یکی از اساتید ما نقل می‌کرد، می‌فرمود: پدرم در یک جایی بود، در یکی از این شهرستانها، از علمای درجه یک آن شهر به حساب می‌آمد، الآن فوت کرده خدا رحمتش کند بسیار مرد منزّهی بود بسیار مرد پاکیزه‌ای بود. بسیار مرد اهل خدایی بود اهل مجاهده‌ایی بود اهل ریاضتی بود دارای حالاتی بود. ایشان می‌گفت وقتی پدرم به نماز جماعت می‌ایستاد و در آن شهر، خیابان مسجد بند می‌آمد از جمعیت، آن هم چه مسجدی! چه صحنی! خیلی! بعد ایشان می‌گفت تا اینکه یک جریانی اتّفاق افتاد یک قضایایی اتّفاق افتاد که حالا مفصّلِ که پدر ما هم برای خاطر خدا در این قضایا دخالتی کرد، یک جریان انتخابات مجلسی بود در آن زمان مصدّق و این حرفها، آن هم یک دخالتی کرد آن هم به خاطر وظیفه شرعی. بعد اتّفاقاً آنها سر اینها را کلاه گذاشتند و فلان و جریان خلاصه برگشت و بعضی از آن افراد و آخوندهایی که در آنجا مخالفِ با ایشان بودند به مردم می‌گفتند دیدید اینها هم این‌طور از آب در آمدند! آن جمعیت [که] خیابان بند آمد تبدیل به هشت نفر شد! یعنی ایشان می‌آمد در آن مسجد نماز می‌خواند و هشت نفر مأموم داشت و سالها این‌طور بود، جالب اینجا است که سالها این‌طور بود. آن وقت دیگر اینجا این قضایا باید برای انسان عبرت آمیز باشد.

عقلش را انسان به دست کسی بسپارد؟ به دست جامعه بسپارد؟ عقلش را به دست فلان کس و فلان کس بسپارد؟ به دست کسی بسپارد عقلش را؟ عقلش را به دست کسی بسپارد؟ من یک وقتی این مطلب را خیلی تذکر دادم و عرض کردم. گفتم واقعاً اگر یک شخص بخواهد عاقل در این دنیا زندگی کند یعنی عقلش

را به کار بیندازد باید راه عرفان را برود، یعنی راه عرفان راهِ عقل است. اگر یک شخص تو این دنیا بخواهد به طورِ عاقلانه زندگی کند ها! اصلاً دین هم نداشته باشد، نه دینی، نه هیچی، هیچی، هیچی، هیچی. بخواهد با زنش بر اساس عقل عمل کند با بچّه‌اش بر اساس عقل عمل کند بارفیقش و شریکش همین‌طور، با اجتماع همین‌طور، با همسایه‌اش همین‌طور، این شخص چاره‌ای ندارد جزء اینکه راه عرفان را برود چرا؟ چون راه عرفان راه حقّ است. غیر از حقّ که چیز دیگری نیست و کسی که با عقل عمل می‌کند به خدا نزدیکتر است از آن کسی که تعبّد می‌کند و بدون عقل عمل می‌کند. آن به خدا نزدیکتر است ولو دین هم نداشته باشد. بر اساس حقّ، بر اساس عقل می‌خواهد بیاید جلو.

انسان من حیثُ هُو انسان، این انسان خداوند او را عقلانی آفریده، به دنبال و طالبِ علم آفریده، هر وقتی که انسان دید این علم در او رو به ازدیادِ، باید بداند به مرحله اعتدال ـ که دیشب عرض می‌کردم ـ نزدیکتر شده. هر وقت دیدیم نه! کمِ، کم شده، باید بدانیم چی؟ داریم می‌آئیم پایین، نمی‌خواهیم دنبال خدا برویم، نمی‌خواهیم دنبال معارف برویم نمی‌خواهیم دنبال این‌طرف و آن‌طرف برویم، این باید ببینیم چی؟ کم شده قضیه. دنبال عرفان و معرفت، این مسأله مسأله مهمٌ. خب حالا این حالتِ عرفان و پیدا کردنِ گم شده و به طلبِ گمشده رفتن، این در چه زمینه‌هایی باید باشد؟ در چه زمینه‌ایی انسان دنبال گمشده می‌گردد و به عبارت دیگر گمشده انسان چه چیزی باید باشد؟

گمشده انسان در وهله اوّل باید گمشدهٔ خودش باشد. یعنی اوّل باید برود خودش را پیدا کند. آن وقت از اینجا ما به این مطلب می‌رسیم که پرداختن به مطالب دیگر و رسیدنِ به علوم دیگر، این حکم چی را دارد؟ این حکم واسطه را دارد. چطور در مورد طعام و شراب و غذا و اطفاء غرائز ما گفتیم که حکم واسطه را دارد.اصالت ندارد، موضوعیت ندارد، رفتن به جهات دیگر و به علوم دیگر، چرا انسان می‌رود به دنبال علم طبّ؟ برای صحت بدن، چرا صحت بدن پیدا کند؟ برای اینکه به کمالش برسد و إلاّ این بدن یک روزی می‌میرد. این بدن یک روزی می‌میرد. چرا انسان به دنبال مهندسی و علوم هَندَسه می‌رود؟ البتّه هَندَسه فقط بین مسألهٔ ریاضی نیست، همه علومی است که این جهاتِ ریاضی درش هست، به هر نحوی ولو ساختمان و امثال ذالک، اینها هم جهات ریاضی درش است. به خاطر چی؟ به خاطر اینکه زندگیش بگذرد، چرا زندگی بگذرد؟ برای اینکه به کمال برسد. پس این علوم می‌شود علوم واسطه، خب چه علمی است و چه مجهولی است که آن علم برای آن مجهول و آن مجهول، مجهول حقیقی انسانِ؟ آن مجهول همان مجهولیت خود انسان است همان مخفی بودن خود انسان است همان خلأیی که در خود انسان است و انسان به وجود خودش نرسیده، آن خلاء و آن حقیقت، یک حقیقتی است که در همه حال با وجود انسان هست، آدم به دنبال آن می‌رود آن می‌شود چی؟ آن می‌شود علم اصلی و آن می‌شود خلاء، خلاءِ اصلی و آن مجهول حقیقی و مجهول اصلی. اینجا است که پیغمبر

اکرم می‌فرماید: **اللهُمَّ إنّی اعُوذُ بِک مِنْ عِلمٍ لا ینْفَعُ** «خدایا من پناه می‌برم به تو از علمی که نفع برای من ندارد» خب حالا این علومی که برای انسان نفع ندارند و این علومی که برای انسان نفع دارند، اینها چه علومی هستند؟ انشاءالله دیگر برای جلسه آینده.

اللهم صل علی محمد و آل محمد